فصلنامه علمی رسانه‌های دیداری و شنیداری/ دوره هجدهم/ شماره ۲ / پیاپی ۵۰/ تابستان ۱۴۰۳/ ۱۱۸_۸۹
Journal of Audio_Visual Media, Vol. 18, No. 2, Series 50, Summer 2024, 89_118

گونه‌های هویتی مهاجرین افغان براساس نسبت «خود و دیگری» در آثار سینمایی (مطالعه موردی: فیلم‌های برادران محمودی) [1]

الهام کشاوری[2]؛ مهرداد رایانی مخصوص[3]؛ محمد عارف[4]

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۴/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۹

چکیده

این پژوهش درصدد است با بهره‌گیری از مقوله «خود و دیگری» در نشانه‌شناسی فرهنگی، خوانشی را از سه فیلم «چندمترمکعب عشق»، «شکستن هم‌زمان بیست استخوان» و «رفتن»، محصول مشترک برادران محمودی (نوید و جمشید) ارائه دهد. براساس پژوهش‌ها، باتوجه‌به میزان اهمیت خود یا دیگری، چهار رویکرد مختلف: ۱-خود و نه‌دیگری؛ ۲- نه‌خود، بلکه دیگری؛ ۳- هم خود و هم دیگری؛ ۴- نه‌خود و نه‌دیگری، در نسبت «خود و دیگری» پدیدار می‌شوند که در پی آن، چهار گونهٔ هویتی ثبات، سازگاری، پذیرش و بی‌هویتی ظاهر می‌شوند. این پژوهش به روش کتابخانه‌ای، با تکیه بر منابع دیداری و نوشتاری و به شیوه توصیفی- تحلیلی انجام شده است. پرسش اصلی پژوهش این است که: افغان‌ها به عنوان دیگریِ فرهنگی، چه نوع رویکردها و گونه‌های هویتی را نسبت به ایرانیان اتخاذ می‌کنند؟ براساس نتایج پژوهش، برادران محمودی در آثار خود نشان می‌دهند که افغان‌ها هر چهار رویکرد را متناسب با میزان ترجمهٔ متون فرهنگی ایرانیان و درنتیجه، مقدار تعامل با ایشان و نیز نحوهٔ برخورد ایرانیان، نسبت به خودِ ایرانی اتخاذ می‌کنند. به‌علاوه، این رویکردها به‌صورت انواع گونه‌های هویتی در سرزمین مقصد شکل می‌گیرند که در قالب رفتار و گفتار شخصیت‌ها نشان داده می‌شوند. انتخاب این رویکردها به این صورت است که پناهجویان افغان هرچه جوان‌تر باشند، بیشتر، سازگاری هویتی را انتخاب می‌کنند و هرچه مسن‌تر باشند، ثبات هویتی را در پیش می‌گیرند. با استناد به این آثار، هویت پذیرنده و بی‌هویتی، کمتر در افغان‌ها دیده می‌شود.

واژه‌های کلیدی

نشانه شناسی فرهنگی، گونه‌های هویتی، خود و دیگری، فیلم های برادران محمودی.

۱. این مقاله براساس نظر گروه دبیران و سردبیر فصلنامه، پژوهشی است.

۲. دانشجوی دکتری پژوهش هنر، دانشکده هنر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
elham_keshavari59@yahoo.com

۳. استادیار گروه نمایش، دانشکده هنر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
meh.rayani_makhsoos@iauctb.ac.ir

۴. دانشیار گروه نمایش، دانشکده هنر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
m.aref@iauctb.ac.ir

مقدمه

سوژه انسانی در تعاملات اجتماعی و در موقعیت‌های گوناگون ناگزیر به انتخاب هویت‌های مختلف است. بنابراین باید همواره هویت خود را با هویت‌های دیگر قیاس کند تا به تناسب، هویتی مشابه یا متفاوت بسازد تا در تعاملات روزمره دچار شکست نشود. بر همین اساس، در گام نخست، واژه هویت با دو مقولهٔ تشابه و تضاد تعریف‌پذیر است. از همین دو کلیدواژه می‌توان به منظور طبقه‌بندی افراد و ارتباط «خود و دیگری» استفاده کرد. ایجاد تغییرات در روند کسب این مفاهیم موجب ایجاد هویت‌های مختلف- در سطح فردی و اجتماعی- می‌گردد. هویت و موارد مرتبط با آن، هنگامی اهمیت بیشتری می‌یابند که دو سپهرنشانه‌ای مختلف در مواجهه با یکدیگر قرار گیرند.

سپهرنشانه‌ای فضایی است که تمام متون و نظام‌های الگوساز همچون زبان، فرهنگ، دین، اسطوره، هنر و... در آن قرار دارند. سپهرنشانه‌ای این امکان را برای انواع نظام‌ها فراهم می‌کند که با سایرین تعامل کرده، تغییر و تحول یافته و درنهایت به بالندگی برسند تا بتوانند ارتباطات مؤثرتری را فراهم سازند. ارتباطات و گفتمان تنها در این فضا شکل می‌گیرند. تنها افراد یا هویت‌هایی که در یک سپهرنشانه‌ای مشترک قرار دارند، قادر به برقراری رابطه معنادار و تبادل اطلاعات با یکدیگر هستند. به این معنی که در فضای خارج از سپهرنشانه‌ای ارتباط ممکن نیست، مگر آن که متون خارج از سپهر به زبان درون سپهرنشانه‌ای ترجمه شوند. بنابراین ترجمه همان سازوکاری است که ارتباطات را می‌سازد. تنها در این صورت است که کنشگر خارجی می‌تواند خود را با سپهرنشانه‌ای موردنظر وفق دهد. ترجمه، موجب ایجاد ارتباط میان سپهرهای نشانه‌ای می‌شود و درنهایت موجب ایجاد زبان مشترک و درک متقابل می‌گردد.

تماس سپهرهای نشانه‌ای، موضوع «خود ودیگری» را که یکی از مقولات مهم در هویت‌یابی است، مطرح می‌کند. تا وقتی دیگری نباشد تا خود، خویش را در آینه او بنگرد، شناختی از خود حاصل نمی‌شود. افزایش ارتباطات بینافرهنگی از طرفی مقوله خود و دیگری را مهم می‌سازد و از سویی بر لزوم ترجمهٔ بینافرهنگی تأکید می‌کند. هرچه ترجمه بینافرهنگی از سوی خود یا دیگری بیشتر صورت گیرد، به

همان میزان، خود یا دیگری اهمیت بیشتری می‌یابد. بر همین اساس، رویکردهای چهارگانه «خود و نه دیگری»، «نه خود بلکه دیگری»، «هم خود و هم دیگری» و در نهایت «نه خود و نه دیگری» در نسبت خود و دیگری موجودیت می‌یابند. این رویکردها نوع نگرش هر فردیا فرهنگی را نسبت به دیگری یا خویش مشخص می‌سازد.

هریک از رویکردها نوع خاصی از گونه‌های هویتی را موجب می‌شوند که به ترتیب عبارت‌اند از: هویت ثابت، هویت پذیرنده، هویت سازگار و در نهایت بی‌هویتی. در هویت ثابت افراد برای اینکه هویت‌شان کمتر دچار تحول گردد، با دیگران ارتباط کمتری برقرار می‌سازند. همین امر موجبات طرد اجتماعی این افراد را فراهم می‌سازد. درواقع، آنها نوعی طرد خودخواسته را تجربه می‌کنند. این افراد غالباً تندخو و عصبانی به نظرمی‌آیند. همین امر زمینه‌های بیشتری را برای گوشه‌گیری آنها مهیا می‌سازد. این سویه را بیشتر در مسن‌ترها یا به تعبیری نسل اول مهاجرین می‌توان دید، زیرا آنها با هویت مادری خویش زیسته و رشد کرده‌اند. در هویت پذیرنده فرد دچار نوعی از خودبیگانگی می‌گردد، زیرا از هویتی که در سرزمین مادری کسب کرده است، دل بریده و آن را با هویتی جدید که با عناصرهویت‌ساز سرزمین جدید منطبق است، جایگزین نموده است. چنین عملی بیشتر از نسل دوم و سوم مهاجرین سر می‌زند، زیرا نسل اولی‌ها بیشتر به عناصر هویت‌ساز سرزمین خود وفادارند.

در هویت سازگار فرد علاوه بر هویت شکل گرفته در سرزمین مادری، سری هم به عناصر هویت‌ساز سرزمین مقصد می‌زند و برای اینکه بتواند با آرامش بیشتری زیست کند، تلفیقی از عناصر هویت‌ساز هر دو سرزمین را در نظر می‌گیرد. درواقع، در کنار وفادار ماندن به هویت مادری خویش از عناصر هویت‌ساز جدید هم بهره می‌گیرد. این سویه را اغلب در جوانان مهاجر می‌توان دید. بی‌هویتی زمانی شکل می‌گیرد که فرد نه به عناصر هویت‌ساز سرزمین مبدأ و نه مقصد اعتمادی داشته باشد. چنین فردی همواره سرگردان است. همین پریشانی موجب می‌شود که فرد تمایلی به برقراری ارتباط با هیچ کس نداشته باشد و به ناگاه ایزوله شده و در هیچ گروه اجتماعی عضو نگردد.

مقولـه «خـود و دیگـری» در آثـار نویـد و جمشـید محمـودی، دو بـرادر فیلم‌سـاز افغـان کـه در افغانسـتان متولـد شـده، در ایـران رشـد کـرده و بـه فعالیـت سـینمایی رو آورده‌انـد، جایـگاه ویـژه‌ای دارد. آثـار ایشـان بسـتری مناسـب را بـرای بررسـی تغییـرات هویتـی پناهجویـان افغـان بـا به‌کارگیـری مسـئله «خـود و دیگـری» فراهـم می‌کنـد. بـه دلیـل اینکـه فیلم‌هـای ایـن دو بـرادر کـه در حـوزه سـینمای مهاجـرت جـای دارنـد و مشـکلات افغان‌هـا در حیـن مهاجـرت و نیـز درون ایـران را بـه تصویـر می‌کشـند، زیرسـاخت مناسـبی بـرای نمایـش خـودی و ناخـودی اسـت. در ایـن فیلم‌هـا، ایرانیـان بـه عنـوان خـودی، بـه افغان‌هـا، همچـون دیگـری یـا بـه تعبیـر بهتـر بیگانـه می‌نگرنـد کـه عـلاوه بـر معضـلات اجتماعـی- اقتصـادی، مشـکلات فرهنگـی- هویتـی را بـرای مهاجریـن بـه همـراه مـی‌آورد. بنابرایـن مهاجریـن بـرای اینکـه بتواننـد در سـرزمین مقصـد زیسـت کننـد، یکـی از رویکردهـای چهارگانـه را در نظـر می‌گیرنـد کـه متعاقـب آن یکـی از گونه‌هـای مختلـف هویتـی را گزینـش می‌نماینـد.

در ایـن پژوهـش سـعی شـده بـا نگاهـی بـه سـه فیلـمِ بـرادران محمـودی یعنـی «چنـد مترمکعـب عشـق»، «شکسـتن هم‌زمـان بیسـت اسـتخوان» و «رفتـن»، بـه بررسـی نحـوهٔ بازنمایـی گونه‌هـای هویتـی افغان‌هـای درون ایـران پرداختـه شـود. دلیـل انتخـاب ایـن سـه فیلـم آن اسـت کـه در ایـن آثـار تعامـل مهاجریـن بـا ایرانیـان بیـش از سـایر آثـار ایشـان بـه تصویـر کشـیده شـده اسـت. ایـن پژوهـش بـه روش توصیفـی- تحلیلـی و بـا تکیـه بـر منابـع نوشـتاری (کتـاب، مقالـه و پایان‌نامـه) و دیداری(فیلـم) در پـی پاسـخگویی بـه ایـن پرسـش پژوهشـی اسـت کـه افغان‌هـا بـه عنـوان دیگـریِ فرهنگـی چـه نـوع رویکردهـا و گونه‌هـای هویتـی را نسـبت بـه ایرانیـان اتخـاذ می‌کننـد؟ در پـی پاسـخگویی بـه ایـن سـؤال، دو پرسـش دیگـر پیـش می‌آیـد: پناهجویـان اقسـام هویتـی را چگونـه نشـان می‌دهنـد؟ و همچنیـن آنهـا در برخـورد بـا کنشـگران سـرزمین مقصـد، کـدام گونـهٔ هویتـی را بیشـتر در پیـش می‌گیرنـد؟ بررسـی‌ها مشـخص می‌کنـد بـرادران محمـودی در آثـار خـود نشـان می‌دهنـد کـه افغان‌هـا هـر چهـار رویکـرد را متناسـب بـا میـزان تعامـل بـا ایرانیـان، نسـبت بـه خـودِ ایرانـی اتخـاذ می‌کننـد. به‌عـلاوه، ایـن رویکردهـا به‌صـورت انـواع گونه‌هـای هویتـی کـه در مهاجریـن پـس از ورود بـه سپهرنشـانه‌ای سـرزمین مقصـد شـکل می‌گیرنـد، از خـلال رفتـار و گفتـار شـخصیت‌ها بـه تصویـر کشـیده می‌شـوند. در فیلم‌هـای بـرادران محمـودی، انتخـاب انـواع هویـت بـه ایـن صـورت اسـت کـه پناهجویان

افغـان هرچـه جوان‌تـر باشـند، سـازگاری را بیشـتر انتخـاب می‌کننـد و هرچـه مسـن‌تر باشـند، ثبـات هویتـی را درنظـر می‌گیرنـد. بـا اسـتناد بـه ایـن آثـار، هویـت پذیرنـده و بی‌هویتـی، کمتـر در افغان‌هـا دیـده می‌شـود.

پیشینه پژوهش

مسئله «خـود و دیگـری» موضـوع مناقشـه‌برانگیزی اسـت کـه ردپـای آن را می‌تـوان در حوزه‌هـای گوناگونـی همچـون سیاسـت، الهیـات، فقـه، روان‌شناسـی، جامعه‌شناسـی و... پیگیـری کـرد امـا بهتریـن و کاربردی‌تریـن پژوهش‌هـا بـرای به‌کارگیـری در مقالـه حاضـر، مقالاتـی هسـتند کـه بـه مقولـه «خـود و دیگـری» از نقطه‌نظـر نشانه‌شناسـی فرهنگـی لوتمـان اهتمـام ورزیدنـد. در پژوهـش «تقابـل و تعامـل بـا دیگـری در شـاهنامه فردوسـی از منظـر نشانه‌شناسـی فرهنگـی(از کیومـرث تـا فریـدون)» نوشـته طهماسـبی(۱۳۹۸)، بـا اسـتفاده از مفهـوم سپهرنشـانه‌ای، دوگان فرهنـگ/ آرامـش و طبیعـت/ آشـوب کـه یکـی از دوقطبی‌هـای مطـرح در نشانه‌شناسـی فرهنگـی اسـت، نمـود می‌یابـد. در ایـن مقالـه تـلاش شـده در هـر دوره (کیومـرث، هوشـنگ، طهمـورث، جمشـید، ضحـاک و فریـدون) خـودی، دیگـری و تقابـل و تعامـل آنهـا به‌عـلاوۀ چگونگـی تغییـر وضعیـت آرامـش و آشـوب تبییـن شـوند. در مقالـه «عـروس مهاجـر، تثبیـت هویـت فرهنگـی «خـود» در سـرزمین میزبـان از طریـق فراینـد دیگری‌سـازی در منظومـۀ خسـرو و شـیرین نظامـی» نوشـته برامکی و سـجودی (۱۳۹۳) «داسـتان خسـرو و شـیرین نظـامی بـا اسـتفاده از فرضیـه‌هـاي مطالعـات پسااسـتعماري و نشانه‌شناسـی فرهنگـی ارزیابـی می‌شـود. در این مقاله، سـازوکار فرهنگ مرکـز در سـرزمین میزبـان، براي به حاشـیه راندن شـیرین و فرایند «دیگري‌سـازي» به‌مثابـه راهکـار مقـاومتی شـیرین بـراي حفظ هویـت فرهنگـی «خود» در سـرزمین میزبـان بررسـی می‌شـود و نقـش جنسـیت در موفقیـت ایـن فراینـد نشـان داده می‌شـود» (برامکـی و سـجودی، ۱۳۹۳: ۱). انـگاره مرکـز و حاشـیه کـه در رویکـرد لوتمانـی بسـیار مـورد تأکیـد اسـت، در ایـن مقالـه به‌خوبـی بیـان شـده اسـت. به‌عـلاوه، فراینـد دیگری‌سـازی بسـیار مطلـوب شـرح داده شـده اسـت. در مقالـه «تقابـل خـود و دیگـری در دو نـگاره از شـاهنامه شـاه تهماسـب و شـاهنامه شـاه اسـماعیل دوم بـر مبنـای الگـوی نشانه‌شناسـی فرهنگـی» نوشـته حقایـق و شایسـته‌فر (۱۳۹۳)، خـود و دیگـری بـه انسـان و دیـو اشـاره دارد. ایـن پژوهـش نشـان می‌دهـد کـه دیوهـا درواقـع، توسـط گروهـی کـه خـود را فرهنـگ می‌دانسـتند، نافرهنـگ یـا دیـو تصـور می‌شـدند. در حقیقـت، ایـن نـوع

ترسیم دیو و انسان در نگاره‌ها، نمایش ایرانیان به عنوان خود فرهنگی و همسایگان صفویان به عنوان دیگری فرهنگی است. در مقاله «بررسی مواجهه خود و دیگری در نمایشنامه جنگ مشرق و مغرب نوشته گریگور یقیکیان از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی» نوشته شاهمیری و دادور (۱۳۹۴)، خودی، ایرانی و دیگری، یونانی است. در پایان نشان داده می‌شود که باوجود شکل‌گیری تقابل‌های دوگانه میان دو فرهنگ، سطحی از تعامل بینافرهنگی میان دو فرهنگ در متن نمایشنامه شکل گرفته است. در مقاله «سازوکار مواجهه با دیگری در نمایشنامه «آی بی‌کلاه، آی باکلاه» با رویکرد نشانه‌شناسی فرهنگی» نوشته سرسنگی، رشیدی و امینی (۱۳۹۹)، فرهنگ اروپا/ آمریکا به عنوان دیگری فرهنگی در قرن مذکور، شیوه‌های مواجهه با این دیگری به شیوه درزمانی و هم‌زمانی مورد تحلیل قرار گرفته است. در نمایشنامه موردنظر، هراس از دیگری و خطر آن، به عنوان پیش‌فرض در نظر گرفته شده است و با طرد بخشی از فرهنگ درزمانی به عنوان سنت‌ها و طرد بخش‌های دیگری از آن و همچنین طرد گفتمان غالب و رسمی قدرت، برای مقابله با دیگری، تکیه بر آگاهی را پیشنهاد می‌کند.

شاید نزدیکترین مقاله به پژوهش حاضر «بررسی و تحلیل سرگذشت بهرام چوبین در بستر تاریخ و شاهنامه بر اساس ناهم‌گونی رفتاری خود و دیگری از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی» نوشته بهاری سقالکسری و محمدی (۱۴۰۱) باشد. در این مقاله سه رویکرد «خود و نه دیگری»، «نه خود بلکه دیگری» و «هم خود و هم دیگری» به صورت اجمالی معرفی شده است اما مقاله با درنظر گرفتن رویکرد «خود و نه دیگری» که موضوعی محوری در رویکرد لوتمانی است، نگاشته شده است. بنابراین بیشترین شباهت را در میان مقالات ذکرشده با مقاله حاضر دارد. در ادامه، این تحقیق به این نتیجه رسیده که بهرام چوبین در مقابل هرمز به‌واسطه شکست دادن ساوه شاه، نقش دیگری مطلوب را یافته، اما این وضعیت چندان دوامی ندارد. کهن‌الگوها و اسطوره‌های تاریخی این نگرش به بهرام را تغییر می‌دهند و وی را به دیگری منفور تبدیل می‌کنند. این مقاله اگرچه مشابهت‌هایی با مقاله حاضر دارد، اما تفاوت‌های قابل‌توجهی نیز دارد. به طور مثال، بحث هویت در آن اصلاً محل توجه نیست. بنابراین از بررسی پیشینه مقاله پیش‌رو این نتیجه حاصل می‌شود که چنین پژوهشی تا به حال انجام نشده است.

چهارچوب نظری

واژۀ هویت، با وجود دور از ذهن بودن، دو معنای مستقل از هم دارد. «معنای اول بیانگر مفهوم تشابه مطلق است» (جنکینز، ۱۳۹۸: ۵)؛ اما معنای دوم، نشانگر دو چیز جدا از هم است که متفاوت‌اند و به مرور زمان سازگار و مشابه می‌شوند. «شباهت با انسان‌هايي مانند ما و تفاوت با آنهايي كه مانند ما نيستند. [...] هر موجودي درعين اينكه همچون ديگر وجودهاي مشابه است، همچنان موجودي متمايز است و خاصيتي يگانه دارد» (فلاح، سجودی و دیگران، ۱۳۹۵: ۲۲). از همین تفاوت و تشابه است که دو گونه هویت یعنی هویت فردی و جمعی ساخته می‌شود. «هویت فردی بر تفاوت‌ها و هویت جمعی بر شباهت‌ها تأکید دارد» (جنکینز، ۱۳۹۸: ۳۴). علاوه بر تفاوت و تشابه، دو عامل دیگر را نیز در برساخت هویتی باید درنظر گرفت. طبقه‌بندی کردن (اشیاء و) افراد و مرتبط ساختن خود با دیگری، دو عملی است که منجر به شناسایی می‌شوند. ازآنجاکه «فعل شناسایی به ضرورت لازمه هویت است» (جنکینز، ۱۳۹۸: ۱۵)، بنابراین طبقه‌بندی و نوع ارتباط «خود و دیگری» در تعیین هویت تأثیرگذار هستند. هویت و مقولات مربوط به آن (تشابه، تفاوت، طبقه‌بندی و ارتباط «خود و دیگری») در سپهرنشانه‌ای سرزمین مادری با فرهنگ، دین، زبان و... مشخص شکل می‌گیرد.

تمامی افراد موجود در یک فضای مشترک، هویت فردی و اجتماعی خود و نیز تغییرات هویتی را در فضایی که یوری لوتمان (یکی از اعضای مؤثر در مکتب نشانه‌شناسی فرهنگی مسکو- تارتو) آن را سپهرنشانه‌ای نامیده است، ایجاد می‌کنند. سپهرنشانه‌ای فضایی انتزاعی و در عین حال انضمامی است که «خارج از آن نشانگی غیرممکن است» (لوتمان، ۱۴۰۱: ۲۲۱). این فضای دوگانه است به این اعتبار که در آن رابطه میان فرهنگ و نافرهنگ و یا آنچه آشناست و آنچه ناآشناست، مطرح می‌شود» (لیونگبرگ،۱۴۰۱: ۱۲۷). لوتمان (lotman,2001,124) معتقد است «بیرون از سپهرنشانه‌ای نه ارتباط وجود دارد و نه زبان» زیرا متون خارج از سپهر برای هویت‌های درون سپهر قابل درک نیستند. تنها هویت‌هایی که در یک سپهرنشانه‌ای مشترک قرار دارند، قادر به برقراری رابطه معنادار وتبادل اطلاعات با یکدیگر هستند. به این معنی که در فضای خارج از سپهرنشانه‌ای، ارتباط ممکن نیست، مگر آن که متون خارج از سپهر از مرز عبور کرده، به درون آیند و به

زبـان درون سپهرنشـانه‌ای ترجمـه شـوند، ترجمـه‌ای مبتنـی بـر بافـت فرهنگـی و هویتـی دو سـرزمین، نـه ترجمـه تحت‌اللفظـی. بنابرایـن ترجمـه بـا رعایـت حـدود مرزهـا فراینـد آشناسـازی و مفهوم‌سـازی متـون را بـه منظـور درک متقابـل فرهنگ‌هـای مختلـف از سـپهرهای نشـانه‌ای متفـاوت عهـده‌دار اسـت.

برخـورد سـپهرهای نشـانه‌ای مسـئله «خـود و دیگـری» را کـه یکـی از دوگان‌هـای مهـم در نشانه‌شناسـی فرهنگـی اسـت، مطـرح می‌کنـد. همـان مسـئله‌ای کـه در شـکل‌گیری هویـت تأثیـر بسـزایی دارد، چـون هویـت عامـل تمایـز میـان «مـن» و «دیگـری» اسـت. تـا وقتـی دیگـری در کار نباشـد، خـود معنـا نمی‌یابـد. درواقـع، هویت‌یابـی خـود در وجـود و شـناخت دیگـری امکان‌پذیـر اسـت. تمـاس سـپهرهای نشـانه‌ای موجـب افزایـش تعاملات فرهنگـی می‌شـود کـه موجـب می‌شـود، بازتعریـف مفهـوم «خـود و دیگـری» و ارتبـاط میـان آنهـا ضروری‌تـر بـه نظـر آیـد. در تمـاس فرهنگ‌هـا آنچـه اهمیـت دارد، ترجمـه بینافرهنگـی اسـت. هرچـه ترجمـه از طـرف خـود یـا دیگـری بیشـتر و باکیفیت‌تـر صـورت گیـرد، بـه همـان میـزان، خـود یـا دیگـری مهم‌تـر می‌شـود و بـه تبـع آن، رویکردهـای مختلفـی پدیـدار می‌شـوند. در ایـن راسـتا سـجودی (سـجودی،۱۳۹۸، ۱۵۳-۱۵۷) سـه رویکـرد الـف) «خـود و نـه دیگـری»، ب) «نـه خـود بلکـه دیگـری»، ج) «هـم خـود و هـم دیگـری» را در نظـر گرفتـه اسـت. البتـه وی از رویکـرد چهارمـی هـم نـام بـرده اسـت کـه بـا عنـوان رویکـرد «نـه خـود و نـه دیگـری» مطـرح شـده اسـت. او معتقـد اسـت «نـه خـود و نـه دیگـری» را می‌تـوان تحـت لـوای سـویه «هـم خـود و هـم دیگـری» قـرار داد. امـا نگارنـدگان ایـن سـویه را رویکـردی مسـتقل می‌داننـد. بنابرایـن رویکردهـای چهارگانـه بـه مقولـه «خـود و دیگـری» در حیـن مواجهـه سـپهرهای نشـانه‌ای شـکل می‌گیرنـد. هـر یـک از سـویه‌های چهارگانـه بـه نسـبت اهمیتـی کـه بـرای خـود یـا دیگـری قائـل اسـت، بـه همـان میـزان بـر هویـت فرهنگـی خویـش تأکیـد می‌کننـد. به‌طوری‌کـه هـر یـک از سـویه‌ها، گونـهٔ خاصـی از هویـت را می‌آفرینـد کـه بـه ترتیـب عبارت‌انـد از: ثبـات هویتـی، پذیـرش هویتـی، سـازگاری هویتـی و درنهایـت بی‌هویتـی کـه جـان دابلیـو بـری از نظریه‌پـردازان نظریـه فرهیـزش[1] ایـن گونه‌هـای هویتـی را «جدایـی، جـذب، ادغـام، و انـزوا» نام‌گـذاری کـرده اسـت (Berry, 1992, 72).

۱. فرهیـزش بـه معنـی فراینـد تغییـر فرهنگـی و روان‌شـناختی اسـت کـه ماحصـل ارتبـاط دائـم بیـن افـراد بـا فرهنگ‌هـای مختلـف اسـت (Berry,2006: 27).

رویکرد خود و نه دیگری

رویکـرد «خـود و نـه دیگـری» در نشانه‌شناسـی فرهنگـی لوتمـان موضوعـی محـوری اسـت. نشانه‌شناسـی فرهنگـی بـا نگاهـی به مسـئله «خـود و دیگـری»، رویکـردی خودمحور دارد. از منظـر نشانه‌شناسـان فرهنگـی، فرهنـگ مملـو از نشـانه‌های پیچیـده‌ای اسـت کـه پیام‌هایـی را حمـل و منتقـل می‌کننـد. ایـن نـوع نشانه‌شناسـی «مطالعـه الگوهایـی را دربـر می‌گیـرد کـه بـه روابـط متقابـل فرهنگ‌هـا می‌پـردازد» (سنسـون، ۱۴۰۱: ۱۵۵) و بـا کشـف اشـتراکات و افتراقـات فرهنگ‌هـا بـه ارتبـاط پایـداری بـا آنهـا دسـت می‌یابـد. نشانه‌شناسـی فرهنگـی، در کنـار توجـه بـه ماهیـت فرهنـگِ خـود بـه محتـوای سـایر فرهنگ‌هـا نگاهـی دارد. از ایـن رو، فهـم فرهنـگ خـود و فرهنـگ دیگـری از وظایـف اصلـی در نشانه‌شناسـی فرهنگـی اسـت. در ایـن رویکـرد تقابل‌هـای دوگانـه (همچـون «خـود و دیگـری»، «نظـم و آشـوب»، «فرهنـگ و طبیعـت» و «مرکـز و حاشـیه») از اهمیـت خاصـی برخوردارنـد. آنچـه در ایـن تقابل‌هـا بهتـر، منظم‌تـر و رام‌تـر اسـت، خـودی و آنچـه بی‌قاعده‌تـر، دیگـری محسـوب می‌شـود. در نشانه‌شناسـی فرهنگـیِ لوتمـان هـر آنچـه خـود دارد، برتـر از آنچـه دیگـری دارد، اسـت. بـه ایـن معنـی کـه «خـود، فرهنگـی اسـت و دیگـری، بـدوی» (سـجودی،۱۳۹۸: ۱۵۳). در ایـن رویکـرد، موضـوع برتری‌جویـی بـر دیگـری مطـرح اسـت، یعنـی خـود تحت‌تأثیـر دیگـری قـرار نمی‌گیـرد، بلکـه دیگـری از او متأثـر می‌شـود. در ایـن وضعیـت، فرهنـگ خـودی بـه قـدری فاصلـه را بـا دیگـری فرهنگـی زیـاد کـرده اسـت کـه فقـط بـه قـدر ضـرورت بـا دیگـری ارتبـاط می‌گیـرد. همیـن امـر موجبـات ترجمـهٔ بینافرهنگـی اندکـی را فراهـم می‌سـازد. درصورتـی کـه ضـرورت ایجـاب نکنـد، ارتبـاط بـه کلـی قطـع می‌شـود.

در ایـن حالـت، گاه دیگـری نیـز وضعیتـی مشـابه را دنبـال می‌کنـد. دیگـری تنهـا بـرای رفـع نیـاز و برقـراری ارتباطـی نه‌چنـدان زیـاد، دسـت بـه ترجمـه بینافرهنگـی می‌زنـد. دلیـل ایـن امـر رفتـار زورگویانـه و همـراه بـا قـدرت خـود اسـت کـه گفتمـان را از سـاختار خـارج می‌کنـد. در ایـن شـرایط، فـرد بـه عناصـر هویت‌سـاز خویـش یعنـی عناصـری کـه در هـر فرهنگـی بـه فـرد هویـت و ارزش می‌بخشـند، وفـادار می‌مانـد و از آنهـا حمایـت می‌کنـد (فـلاح، سـجودی، برامکـی، ۱۳۹۵: ۲۵). عناصـر هویت‌سـاز از بـدو کودکـی هویـت فـرد را

متأثـر می‌سـازند و وی را بـه سپهرنشـانه‌ای خاصـی متعلـق می‌کننـد. درحقیقـت، دیگـری بـه ثبـات هویتـی روی مـی‌آورد و گونـهٔ خاصـی از هویـت موسـوم بـه «هویـت ثابـت» را پدیـدار می‌سـازد. در ایـن گونـهٔ هویتـی افـراد همـواره نشـانه‌های سـرزمین مـادری را بـه همـراه دارنـد یـا بـه متـون درون سپهرنشـانه‌ای خویـش وفـادار می‌ماننـد. آنهـا بـرای اینکـه عناصرهویت‌سـاز سپهرنشـانه‌ای سـرزمین مـادری کمتـر دسـتخوش تغییـرات شـوند، ارتباطاتـی محـدود بـا افـراد برقـرار می‌کننـد.

در ایـن سـویه، دیگـریِ فرهنگـی، احسـاس طـرد و عـدم پذیـرش را از جانـب جامعـهٔ میزبـان کسـب می‌کنـد. سـوژه‌های انسـانی خـاص درون یـک جامعـه از قبیـل نابینایـان، معتادیـن، اقـوام و... داغ ننـگ را بـر پیشـانی احسـاس می‌کننـد. ایـن داغ‌هـا اغلـب موجـب طـرد اجتماعـی افـراد دارای داغ می‌شـوند. سـوژه‌های ورود کـرده بـه جامعـه‌ای دیگـر بـه تعبیـری مهاجریـن، پررنگ‌تـر بـا مقولـه داغ ننـگ و طـرد مواجـه می‌شـوند. مهاجریـن «از یـک طـرف، مـورد تبعیض‌هـای اجتماعـی، تحقیـر شـخصیتی و فرهنگـی افـراد و گروه‌هـای حقیقـی و حقوقـی قـرار می‌گیرنـد و از طـرف دیگـر، به‌واسـطه مهاجـر بـودن از برخـی حقـوق قانونـی و دسترسـی بـه امکاناتـی نظیـر خدمـات اجتماعـی، شـغل و تسـهیلات مالـی محـروم می‌شـوند» (زاهـدی، انصـاری و دیگـران،۱۳۹۴: ۱۸۶)؛ همیـن امـور، زمینه‌هـای طـرد اجتماعـی مهاجریـن را رقـم می‌زنـد. درواقـع، طبـق نتایـج تحقیـق مرتضـی‌زاده، افضلـی و دیگـران (مرتضـی‌زاده، افضلـی و اسـکندری، ۱۴۰۰: ۱۱). طـرد اجتماعـی پیامدهایـی را بـه همـراه دارد کـه افزایـش خلـق منفـی یکـی از آنهاسـت. در ایـن رویکـرد، طـرد به‌صـورت داوطلبانـه انجـام می‌شـود. درواقـع، فـرد در اجتمـاع حضـور دارد، فعالیـت می‌کنـد و بـه قـدر نیـاز بـا جامعـه ارتبـاط می‌گیـرد امـا تعامـل چندانـی بـا جامعـه نـدارد. بـه طـوری کـه دیگـران در حیـن ملاقـات چنیـن افـرادی احسـاس می‌کننـد آنهـا بدخلـق هسـتند. همیـن ظاهـر عصبانـی آنهـا زمینه‌هـای بیشـتری بـرای دوری آنهـا از کنشـگران اجتماعـی جامعـهٔ مقصـد فراهـم می‌سـازد و نوعـی طـرد اجتماعـی یـا بـه تعبیـر بهتـر گوشـه‌گیری را موجـب می‌شـود. ایـن سـویه را بیشـتر در مسـن‌ترها یـا بـه تعبیـری نسـل اول مهاجریـن می‌تـوان دیـد، زیـرا آنهـا بـا هویـت مـادری خویـش زیسـته و رشـد کرده‌انـد.

رویکرد نه خود بلکه دیگری

گاهی در یک سپهر نشانه‌ای مرز میان فرهنگ و نه‌فرهنگ جابجا می‌شود و مرز به سمت فرهنگ دیگری متمایل می‌گردد. به‌گونه‌ای که جامعه، فرهنگ خود را بی‌نظم و پرآشوب می‌بیند و فرهنگ دیگری را توسعه‌یافته و منظم می‌خواند. درواقع، مرز به سمت فرهنگ بیگانه کشیده می‌شود. اتفاقی که امروزه در مورد کشورهای جهان سوم که سعی می‌کنند، صنعتی شوند یا «کشورهای عضو اتحاد جماهیر شوروی سابق که تلاش دارند به دنیای اروپا وارد شوند» (سنسون،۱۴۰۱: ۱۶۲) رخ داده است. در گذشته نیز چنین رویکردی وجود داشت. ساکنان آمریکای لاتین، اسپانیا را «مادر- پدر» می‌دانستند (سنسون، ۱۴۰۱: ۱۶۲). در این رویکرد، فرهنگ خود از فرهنگ دیگری پایین‌تر تصور می‌شود و از این رو، فرهنگ دیگری به تعبیر سجودی (سجودی، ۱۳۹۸: ۱۵۴) آرمانی تلقی شده و فرهنگ خودی از منظر دیگری به خود می‌نگرد. در این حالت «بر اثر غلبه یافتن دیگری بر خودی، دیگریِ مطرود به دیگریِ مطلوب تبدیل می‌شود. در این صورت، دیگریِ مطلوب از بیرون فرهنگ و طبیعت/ حاشیه به درون فرهنگ و تمدن/ مرکز آورده می‌شود و پس از فرایند جذب، دیگر نه بیگانه که خودی تلقی خواهد شد» (طهماسبی و دیگران،۱۳۹۸: ۲۹۸-۲۹۹).

در این سویه، خود تلاش می‌کند تا ترجمه بینافرهنگی را به منظور ارتباطی تمام عیار و بی‌نقص، بطور کامل انجام دهد. درحالی که دیگری هیچ سعی نمی‌کند زیرا خود پیش‌قدم است و همه کارها را به عهده می‌گیرد. در این حالت، «ممکن است فرد بر اثر تغییر در مباني اعتقادي و ارزشي گفتمان‌هاي هويت‌ساز «خود»، به‌گونه‌اي بي‌اعتمادي و بي‌اعتقادي نسبت به اين مباني برسد. درنتيجه، اين نشانه‌هاي ارزشي را به حاشيه مي‌فرستد و با نشانه‌هاي ميزبان همراه مي‌شود» (فلاح، سجودی، برامکی، ۱۳۹۵: ۲۶). به این معنا که شخص دچار از خودبیگانگی فرهنگی می‌شود، تا جایی که در تمام شئونات زندگی خود از دیگری الگوبرداری می‌کند و کمتر به عناصر هویت‌ساز خوبش سری می‌زند. خود، هویت جدیدی منطبق با هویت دیگری می‌سازد تا بیشتر موردپذیرش از سوی دیگری قرار گیرد. نتیجه چنین رویکردی برساخت گونهٔ هویتی ویژه‌ای با عنوان «هویت پذیرنده» است. پذیرش هویتی به قیمت ترجمهٔ نشانه‌ها برطبق اصول دیگری و درنهایت

از دست رفتن متون سپهر سرزمین خودی صورت می‌گیرد. پذیرش هویتی یا به تعبیر جان بری (Berry, 1992, 72) فرایند جذب به گونه‌ای است که فرد هویت فرهنگی اولیهٔ خود را فراموش کرده و وارد دنیای بزرگتری می‌شود. چنین عملی بیشتر از نسل دوم و سوم مهاجرین سر می‌زند، زیرا نسل اولی‌ها بیشتر به عناصر هویت‌ساز سرزمین خود وفادارند.

رویکرد هم خود و هم دیگری

محل قرارگیری خود و دیگری در این سویه دقیقا بر روی مرز میان فرهنگ و نه‌فرهنگ است. این سویه تعاملی متعادل میان خودی و دیگری برقرار می‌کند. «در این منش، همیشه ردی از خود در دیگری و ردی از دیگری در خود وجود دارد. خود و دیگری در عین حفظ تمایز وابسته به یکدیگر، آمیزنده با یکدیگر و محصول پیوند با یکدیگرند»(سجودی، ۱۳۹۸: ۱۵۶). در این رویکرد آنچه موجب پیدایش چنین گفتمانی دوسویه‌ای می‌شود همدلی و هم‌ذات‌پنداری و همچنین ترکیب و ادغام خود با دیگری است. دو دلیل سازنده‌ای که در رویکرد باختینی در ارتباط خود و دیگری رد شده است. باختین معتقد است «مواجهه خود و دیگری و تفسیر فرهنگ‌های دیگر، لزوماً شامل همدلی و هم‌ذات‌پنداری با این فرهنگ‌ها نیست، بلکه درعوض، ورود به فرهنگ دیگر و پس از آن بازگشت به نقطه‌ای خارج از آن یعنی به موضع مسلط بیرونی را دربرمی‌گیرد» [...] به‌علاوه «مواجهه دیالوگی دو فرهنگ به ادغام و ترکیب آنها نمی‌انجامد. هرکدام وحدت و تمامیت خود را حفظ می‌کند اما در عین حال هر دو در ارتباط با یکدیگر غنی می‌شوند» (لیونگبرگ،۱۴۰۱: ۱۳۷). نکته بسیار مهم در دیالوگ فرهنگی باختین که در این رویکرد نیز حائز اهمیت است، آن است که این فرایند «مستلزم نوعی آمادگی و باز بودن در برابر دیگری است» (لیونگبرگ،۱۴۰۱: ۱۳۷). با این وصف، می‌توان چنین گفت که خود و دیگری علاوه بر اینکه به سپهرنشانه‌ای خود تعلق دارند، به سپهرنشانه‌ای دیگری نیز متعلق هستند.

در این وضعیت، فرایند ترجمه بینافرهنگی به طور مشارکتی از طرف خود و دیگری صورت می‌گیرد. خود و دیگری فاصله‌ها را از میان برداشته یا کم کرده‌اند و هر یک برای قرابت فرهنگی گام‌هایی به سوی دیگری برداشته‌اند. بنابراین هر دو

نشانه‌های دیگری را برای خود ترجمه می‌کنند و هرجا که نیاز باشد از دیگری کمک می‌طلبند. در این رویکرد، گاهی اصلاً ترجمه‌ای انجام نمی‌شود، زیرا دو طرف به قدری به همدلی و ادغام رسیده‌اند که دیگر نیازی به ترجمه ندارند. این رخداد در موقعیت‌های خاص همچون رابطه عاشقانه دو فرد از دو سپهرنشانه‌ای مختلف رخ می‌دهد. آنها در سپهرنشانه‌ای مشترکی که محصول ارتباط آنهاست و نشانه‌ها، متون و سیستم‌های مشابهی دارد، زیست می‌کنند. به همین دلیل به زبان مشترکی دست یافته‌اند که برای هر دو طرف کاملاً قابل درک و معناسازی است. پس در این رویکرد یا ترجمه‌ای صورت نمی‌گیرد یا اگر فرایند ترجمه بینافرهنگی طی شود، میزان آن کم و مشارکتی است.

رویکرد هم خود و هم دیگری، سازگاری هویتی به همراه دارد. «فرد مي‌كوشد همچنانكه تعلق هويتي خود به فرهنگ و عناصر هويت‌ساز خويش را حفظ مي‌كند، تعاملي سازنده با عناصر ارزش‌آفرين ميزبان برقرار كند و با افزودن عناصري از فرهنگ ميزبان به مجموعة عناصر هويت‌ساز خود، بدون دغدغه و نگراني از دست دادن هويت اصلي‌اش، با ساخت هويتي آميخته چالش عناصر هويت‌ساز خويش را كم‌رنگ‌تر كند. برخي از جنبه‌هاي هويتي فرهنگش، را از سپهر نشانه‌اي ميزبان وام بگيرد و با تركيب آنها به حفظ و حيات هويت و فرهنگ خود در شكلي جديد در سرزمين ميزبان ادامه دهد»(فلاح، سجودی، برامکی، ۱۳۹۵: ۲۵). سازگاری هویتی تا جایی پیش می‌رود که در موقعیت‌های خاص همچون عاشقی علیرغم تفاوت ظاهری در هویت خود و دیگری، هویت طرفین برای خودشان یکی می‌شود. تا آن‌جا که عناصر هویت‌ساز آنها در هم تلفیق می‌شود و حتی اگر این عناصر ترکیب نشوند، دیگر همچون گذشته تفاوت‌ها احساس نمی‌شوند. این سویه را اغلب در جوانان مهاجر می‌توان دید.

رویکرد نه خود و نه دیگری

در این رویکرد، فرهنگ خودی با فرهنگ دیگری به قدری اختلاط یافته، مخدوش شده و دچار بهم‌ریختگی ساختاری شده است که نه اثری از فرهنگ خودی وجود دارد و نه اثری از فرهنگ دیگری. درواقع، هیچ نشانی از هیچ‌کدام از دو فرهنگ پیدا نمی‌شود. این رویکرد، به گفته سجودی (سجودی، ۱۳۹۸: ۱۵۷) انفعالی، سترون و

غیرپویاست و فقط در سطح فرد ممکن است. چنین رویکردی نمی‌تواند در سطح اجتماع شکل بگیرد چون رویکردهایی که در جامعه دیده می‌شوند نیاز به انرژی و پویایی دارند. در چنین رویکردی دو سپهرنشانه‌ای در هم فرور رفته و نشانه‌های هیچ یک برای دیگری قابل شناسایی نیست. خودی و دیگری از کمترین اهمیت برخوردارند به‌طوری‌که نه خودی مطرح است نه دیگری. بنابراین ترجمهٔ بینافرهنگی در وضعیتی نابسامان قرار می‌گیرد. در این رویکرد سرگردانی و آشفتگی به حدی است که اغلب تمایلی به ترجمه وجود ندارد و حتی کمی فراتر، لزوم ترجمه به یاد نمی‌ماند. درحقیقت عدم اهمیت بیشتر خود یا دیگری موجب چنین وضعیتی می‌شود. وقتی تنها یکی از طرفین مطرح است، رویکرد به سمت فردگرایی پیش می‌رود و دیگری وجود ندارد، ترجمه بی‌معنی است.

در این سویه، فرد تمایلی به برقراری ارتباط با هیچ کس ندارد. به ناخودآگاه ایزوله شده و در هیچ گروه اجتماعی عضو نمی‌گردد. در این وضعیت احتمالاً فرد عناصر هویتی خود را گم کرده و دیگر نتوانسته عناصر هویتی مناسبي را جایگزین کند. «از این‌رو، به آشفتگي و تردید در ارزش‌هاي «خود و دیگري» گرفتار مي‌شود که در نهایت او را به بحران هویت مي‌رساند. بحراني که اگر راه چاره‌اي براي آن پیدا نشود، در بدترین حالت به بي‌هویتي منتهي مي‌شود» (فلاح، سجودی، برامکی، ۱۳۹۵: ۲۶). در این رویکرد طرد اجتماعی بصورت ناخودآگاه صورت می‌گیرد. درواقع، این جامعه نیست که موجب دور شدن فرد از جامعه می‌شود، بلکه خود شخص و آشفتگی‌هایش عامل طرد محسوب می‌شود. در این حالت، فرد به عنصری منفعل تبدیل می‌گردد و توانایی زیادی به برقراری ارتباط با دیگران ندارد، زیرا فرد دچار بحران هویت شده است. فردی که چنین رویکردی در وی نهادینه شده، در رده گونهٔ بی‌هویتی جای می‌گیرد، این رویکرد می‌تواند در هر نسلی از مهاجرین دیده شود.

مسئله «خود و دیگری» در پدیده مهاجرت بسیار ملموس است، زیرا مهاجرت تنها یک جابه‌جایی ساده در جغرافیای مکانی نیست، بلکه امکان تغییر سپهرنشانه‌ای را فراهم می‌کند. فرد مهاجر پس از خروج از سپهرنشانه‌ای سرزمین مادری و ورود به سپهرنشانه‌ای جدید و مواجهه با خیل کثیری از تفاوت‌ها دچار سردرگمی و آشفتگی می‌گردد چراکه او با کوله‌باری از نشانه‌های سرزمین مادری که هویت فردی و اجتماعی او را شکل داده به سپهری وارد شده است که تفاوت‌هایی با ساختار

درونـی شـده او دارد و حـال بایسـتی فکـر چـاره‌ای بکنـد تـا بتوانـد در سـرزمین مقصـد بـه زندگـی ادامـه دهـد. مهاجـر در ابتـدا نمی‌توانـد ارتباطـی معنـادار میـان نشـانه‌های سـپهر سـرزمین مبـدأ و سـرزمین مقصـد برقـرار کنـد. همیـن عـدم توانایـی فضـا را بـه دو قطـب خـود و دیگـری تجزیـه می‌کنـد. در سـرزمین مقصـد دیگـری توسـط خـود بـه حاشـیه رانـده می‌شـود. بنابرایـن دیگـری دچـار نوعـی احسـاس نفـی و واپس‌زنـی می‌گـردد. مهاجـر به‌سـبب آن کـه مجبـور بـه زیسـتن در سـپهر جدیـد اسـت، پـس از مدتـی راهکارهایـی را در پیـش می‌گیـرد کـه در نهایـت منجـر بـه شـکل‌گیری گونه‌هـای خاصـی از هویـت می‌شـود تـا قـادر بـه ادامـه زندگـی در سـرزمین پذیرنـده باشـد.

مهاجـرت افغان‌هـا بـه ایـران موجبـات مواجهـه ایرانیـان بـه عنـوان خـود فرهنگـی بـا دیگـری افغـان را فراهـم کـرده اسـت. ایـن تمـاس همـواره محـل اهتمـام سـینماگران بسـیاری بـوده اسـت. سـینمای بـرادران محمـودی به‌سـبب پرداختـن بـه موضـوع مهاجـرت موقعیـت مناسـبی بـرای بررسـی تقابـل «خـود و دیگـری» اسـت. در آثـار ایشـان تعامـل مهاجریـن بـا ایرانیـان و میـزان ترجمـه‌ای کـه توسـط هـر دو ایشـان صـورت می‌گیـرد، به‌واسـطه رفتـار و گفتـار شـخصیت‌ها بازنمایـی می‌گـردد. بنابرایـن در فیلم‌هـای مهاجرت‌محـور نویـد و جمشـید محمـودی، بسـته بـه نـوع و میـزان ترجمـه، رویکردهـای چهارگانـه و در نتیجـه انـواع گونه‌هـای هویتـی را می‌تـوان پیگیـری کـرد.

روش پژوهش

بـرای تعییـن روش پژوهـش یـک تحقیـق، می‌تـوان براسـاس معیارهـای مختلفـی همچـون هـدف پژوهـش، جمـع‌آوری اطلاعـات، تجزیـه و تحلیـل اطلاعـات و نتایـج عمـل کـرد. ایـن پژوهـش، از جنبـه هـدف یـا ماهیـت، بـه صـورت توصیفـی- تحلیلـی انجـام شـده اسـت. اسـتفاده از ایـن روش بـه ایـن دلیـل صـورت گرفتـه کـه سـوگیری هویتـی شـخصیت‌های فیلم‌هـا تنهـا بـا مشـاهده آثـار مشـخص نمی‌شـود، بلکـه نیـاز بـه تحلیـل لایه‌هـای زیریـن از طریـق گفتـار و رفتـار اشـخاص بـا اسـتفاده از رویکـرد نشانه‌شناسـی فرهنگـی دارد. در ایـن روش، «علاوه‌بـر تبییـن ماهیـت و ویژگی‌هـای وضـع موجـود بـه دلایـل چگونگـی و چرایـی مسـئلهٔ پژوهـش و ابعـاد آن نیـز پرداختـه می‌شـود» (شـاهرودی،۱۴۰۰: ۷۳). درحقیقـت بـا بهره‌گیـری از ابزارهـای جمـع‌آوری اطلاعـات، ابتـدا مبانـی مورداسـتفاده توصیـف و سـپس آثـار مذکـور بـه منظـور رسـیدن بـه نتایـج تحلیـل

شـدند. در ایـن پژوهـش، ابزارهـای گـردآوری داده‌هـا، منابـع دیـداری یعنـی آثـار بـرادران محمـودی و نیـز منابـع نوشـتاری همچـون مقـالات و کتاب‌هـای مرتبـط هسـتند.

پـس از جمـع‌آوری اطلاعـات از طریـق منابـع دیـداری و نوشـتاری، نوبـت بـه تجزیـه و تحلیـل داده‌هـا بـا هـدف رسـیدن بـه پاسـخ پرسـش‌های پژوهشـی می‌شـود. پژوهـش حاضـر بـه روش کیفـی بـرای رسـیدن بـه جـواب سـؤالات پژوهشـی انجـام شـده اسـت. در ایـن روش، تجزیـه و تحلیـل، پژوهشـگران اطلاعـات را بـه شـکل «کلامـی، تصویـری یـا امثـال آن نمایـان کـرده و مـورد تحلیـل قـرار می‌دهنـد» (بـازرگان،۱۳۹۳: ۲۹). پـس از ایـن، نوبـت بـه تعییـن نـوع پژوهـش از دیـدگاه بنیـادی یـا کاربـردی بـودن اسـت. در نـگاه نخسـت، روش انجـام ایـن پژوهـش براسـاس نتایجـی کـه از آن حاصـل می‌شـود، بنیـادی بـه نظـر می‌رسـد. بـه ایـن معنـا کـه تنهـا بـه منظـور افـزودن بـه دانـش موجـود انجـام شـده اسـت، «بـدون این‌کـه الزامـاً کاربـرد خاصـی بـرای آن مدنظـر باشـد» (ازکیـا و دربـان آسـتانه، ۱۳۹۳: ۲۸۸). امـا بـا نگاهـی دقیق‌تـر می‌تـوان بـه ایـن نتیجـه رسـید کـه نتایـج اگرچـه از تحلیـل چنـد فیلـم بـه دسـت آمده‌انـد، می‌تواننـد بـرای رفـع برخـی مشـکلات و بـرای اسـتفاده بعضـی مراکـز ذی‌ربـط کـه در زمینـه مهاجـرت فعالیـت می‌کننـد، راهگشـا باشـند. در ایـن صـورت می‌تـوان ایـن تحقیـق را در دسـته تحقیقـات کاربـردی قـرار داد، چـون «هرچنـد تحقیقـات بنیـادی بـا هـدف دانش‌افزایـی انجـام می‌شـوند، ممکـن اسـت نتایـج ایـن تحقیقـات در آینـده، در تحقیقـات کاربـردی اسـتفاده شـوند» (شـاهرودی،۱۴۰۰: ۶۷).

یافته‌های پژوهش

سـینمای مهاجـرت بـه سـبب ماهیـت وجـودی‌اش، بسـتر مناسـبی بـرای نمایـش نسـبت «خـود و دیگـری» اسـت. خوانـش نشانه‌شـناختی فرهنگـی فیلم‌هـای بـرادران محمـودی فرصتـی مغتنـم بـرای بررسـی ایـن مقولـه اسـت، چراکـه آثـار ایشـان برخـورد میـان سـوژه‌های ایرانـی بـه عنـوان سـاکنین دائمـی ایـران کـه احسـاس تملـک نسـبت بـه سـرزمین خویـش دارنـد، بـا مهاجریـن افغـان را کـه در تصـور اغلـب ایرانیـان، عامـل انـواع مختلـف مشـکلات و معضـلات در جامعـه ایـران هسـتند، بـه نمایـش می‌گذارنـد. به‌منظـور تحلیـل چگونگـی مواجهـه خـودِ ایرانـی و دیگـریِ افغـان، فیلم‌هـای «چنـد مترمکعـب عشـق»، «شکسـتن هم‌زمـان بیسـت اسـتخوان» و «رفتـن» درنظر گرفته شـدند.

در پژوهش حاضر از دیالوگ‌ها و رفتار بازیگران برای نمایش نحوه دیگری‌سازی در این آثار استفاده شده است. برای تعیین نوع نگرش هر فرهنگ به دیگری و در نهایت نحوه گزینش نوع خاصی از هویت، می‌توان پردازش موضوع را به دو بخش تقسیم کرد: الف) دیدگاه ایرانیان نسبت به مهاجرین؛ و ب) نگرش مهاجرین نسبت به ایرانیان. اما در این فرصت، تنها مجال بررسی نحوه گزینش رویکردها و گونه‌سازی هویتی مهاجرین افغان فراهم است. دراین راستا ابتدا مروری کوتاه بر آثار ذکر شده می‌شود و سپس تعدادی از صحنه‌ها انتخاب شده و براساس گفتار یا رفتار شخصیت‌ها این صحنه‌ها تحلیل می‌شوند.

چند مترمکعب عشق: صابر (ساعد سهیلی) و مَرونا (حسیبا ابراهیمی)، دختر افغان، عاشق هم شده‌اند. صابر در گاراژی مشغول کار است که مرونا همراه پدرش، عبدالسلام (نادر فلاح) که او نیز در گاراژ مشغول است، روزگار می‌گذرانند. همین امر موجبات آشنایی دو جوان را فراهم می‌کند. داستان این اثر چالش‌های پیش‌روی دو دلداده را درحین بازنمایی عاشقانه‌های‌شان به نمایش می‌گذارد.

شکستن هم‌زمان بیست استخوان: عظیم (محسن تنابنده)، پناهنده افغان در شهرداری مشغول به کار است. فاروق، برادر عظیم، می‌خواهد همراه مادرشان و خانواده‌اش قاچاقی به آلمان بروند. اما در لحظه آخر فاروق از بردن مادرشان چشم‌پوشی می‌کند. هم‌زمان عظیم متوجه می‌شود که مادرشان نیازمند عمل پیوند کلیه است. در ادامه، فیلم به چالش‌ها و مشکلاتی که عظیم در راه تهیه کلیه دارد، می‌پردازد.

رفتن: نبی (رضا احمدی) و فرشته (فرشته حسینی)، دو عاشق که تصمیم می‌گیرند بدون اطلاع به آلمان مهاجرت کنند. برادر نبی در افغانستان پسری را کشته است و اقوام پسربه دنبال نبی هستند تا به تلافی کار برادر، از او انتقام بگیرند. داستان فیلم تلاش دختر و پسر برای جور کردن کمبود پول موردنیاز برای مهاجرت و مشکلات این مسیر را روایت می‌کند.

فیلم «چند مترمکعب عشق»

کنشگران اجتماعی در ایران خود را فرهنگ می‌دانند و افغان‌ها را نافرهنگ یعنی کسانی که اصلا فرهنگی ندارند. این در حالی است که مکتب تارتو اعتقاد دارد، آنچه

خارج از فرهنگ خودی است نه‌فرهنگ است. به این معنا که آنها دارای فرهنگ هستند اما فرهنگی متفاوت. همین تفاوت فرهنگی موجب می‌شود تا برخی از ایرانیان به خود اجازه دهند با افغان‌ها بدرفتاری کنند، آنها را نادیده بگیرند و گاه خشونت ورزند. شاهد این امر تحقیق میدانی است که صادقی فسائی و نظری انجام داده‌اند (صادقی فسائی و نظری، ۱۳۹۵: ۴۴۵-۴۴۶). افغان‌ها «در جریان برخوردهای روزمره با ایرانیان تحقیر می‌شوند، به آنها بی‌احترامی می‌شود، کتک می‌خورند، آسیب می‌بینند و به هویت آنها توهین می‌شود». این اعمال بیانگر آن است که بسیاری از ایرانیان رویکرد «خود و نه دیگری» نسبت به پناهجویان اتخاذ کرده‌اند. همین رفتارها باعث می‌شوند درمقابل برخی از مهاجرین افغان همین رویکرد را در مقابل ایرانیان در پیش می‌گیرند. در این رویکرد در نزد طرفین خود اهمیت بیشتری دارد بنابراین درواقع، آنچه رخ می‌دهد کاهش یا حذف ترجمه بینافرهنگی از سوی دو طرف است که موجب اتخاذ چنین رویکردی می‌شود.

به‌سبب اتخاذ این رویکرد زمینه‌های کناره‌گیری این افراد از جامعه ایران فراهم می‌شود. چنین افرادی در بستر جامعه ایران حضور دارند، فعالیت می‌کنند و به ظاهر با ایرانیان همکاری دارند اما نوعی گوشه‌گیری داوطلبانه را نشان می‌دهند. درواقع، علیرغم رفتار مناسب برخی ایرانیان، رفتار نامناسب تعداد زیادی از آنها در گزینش چنین خلوت‌گزینی تأثیرگذار است. گزینش این رویکرد اغلب با اعمال خشونت همراه است، البته تفاوت بارزی در انتخاب این رویکرد توسط افغان‌ها وجود دارد. آنها معمولاً اعمال خشونت نمی‌کنند، فقط عصبانی به نظر می‌رسند، به‌طوری‌که دیگران از آنها حساب می‌برند. عبدالسلام تندخو دیده می‌شود، اما درواقع، دوری از نشانه‌های سپهر خودی و درنتیجه گوشه‌گیری خودخواسته‌اش چنین تصوری را ایجاد می‌کند. کنشگران اجتماعی با چنین رویکردی تعلقِ خاطری ویژه‌ای نسبت به متون موجود در سپهرنشانه‌ای سرزمین مادری خویش دارند. آنها تا جای ممکن تلاش می‌کنند، هر چیزی که رنگ و بویی از سرزمین مادری دارد، حفظ کنند. همین وابستگی موجب شده است تا برخی مهاجران افغان با چنین رویکردی تحت‌تأثیر فرهنگ ایران کمتر دچار تغییرات هویتی شوند و تقریباً هویتی ثابت داشته باشند. ثبات هویتی ناشی از وفادار ماندن به عناصر و متون هویت‌ساز سرزمین مادری است.

جدول ۱- تحلیل شخصیت عبدالسلام: گزینش رویکرد «خود و نه دیگری»، ثبات هویتی

رفتار	تحلیل
به نظر می‌رسد عبدالسلام با توهین‌ها و تحقیرهای زیادی از جانب ایرانیان روبه‌رو شده است، همین امر موجبات نارضایتی از ازدواج دخترش با یک ایرانی را فراهم کرده تا درنهایت با چنین بی‌مهری به‌واسطه ازدواج روبه‌رو نشود.	برخورد نادرست مأموران (در بار دوم)(۰۰:۵۶:۳۵) و غفور (کارگر ایرانی) (۰۰:۱۹:۴۵) به عنوان نماینده خودی‌های ایرانی شاهدی بر این ادعا است. به‌طوری که ناراحتی از ایرانیان را این گونه بروز می‌دهد: عاشُق شده، این چه گپ است، چهار روز دیگه همین شما بهش نمی‌گید خاک بر سرت رفتی یک دختر اوغانی را گرفتی، تا به حال که ما اوغانی‌ها به چشم شما فقط یک عمله بودیم، اضافه بودیم، حالا چی شده، عاشُق شده است. عاشق چیه دختر من شده است؟ [...] من دخترمو در جایی شوی می‌دم که تا آخر عمر به نام نیک صدایش کند نه اینکه چندوقت بعد براش بگوید هو افغانی.
عبدالسلام غالباً ساکت است و کمتر با دیگران تعامل می‌کند. درواقع، نوعی گوشه‌گیری خودخواسته را انتخاب کرده است.	اگرچه این رفتار عبدالسلام در سراسر فیلم مشهود است، اما خلوت‌گزینی‌های وی در سه صحنه در سه زمان مختلف از شبانه‌روز در یک قاب مشابه (به عنوان نمونه، ۰۰:۰۸:۱۴)، دوری کردن و عدم تمایل به ارتباط او با سایرین را آشکار می‌سازد.
عبدالسلام تندخو و عصبانی به نظر می‌رسد.	عبدالسلام به‌قدری فاصله را با اطرافیان حتی دخترش زیاد کرده است که همه از او حساب می‌برند یا به عبارت بهتر می‌ترسند. عبدالسلام به مَرونا می‌گوید: «می‌رم نامه مرز بگیرم، فرش و ظرفو جمع کن. تا آخر هفته به خَیر می‌ریم اوغانستان» (۰۱:۰۰:۱۰)، دختر جرأت کوچکترین مخالفتی را ندارد.
عبدالسلام به متون سرزمین مادری تعلق خاطر دارد. حفظ آبرو متنی است که عبدالسلام به آن حساس است.	عبدالسلام از بی‌آبرویی در نزد هموطنانش واهمه دارد. به‌طوری‌که اولین توضیح آشکاری که به صابر پس از آگاهی از رابطه با دخترش می‌دهد، آن است که: «من اینجا آبرو دارم، می‌خوای آبروی مرا ببری؟» (۰۱:۱۳:۲۸).

تحلیل شخصیت مرونا: گزینش رویکرد هم خود و هم دیگری، سازگاری هویتی

اوج رویکرد «هم خود و هم دیگری» را می‌توان در شخصیت مرونا در «چند متر مکعب» عشق شاهد بود. مرونا عاشق پسری از سپهرنشانه‌ای شده است که از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی لوتمان به او به چشم دیگری می‌نگرد؛ اما عشق به‌قدری او را با نشانه‌های سرزمین بیگانه همراه و هماهنگ کرده است که دیگر تفاوتی احساس نمی‌کند. صابر و مرونا در مرز میان سپهرنشانه‌ای ایران و افغانستان قرار گرفته‌اند، جاییکه سپهر جدیدی در سطحی متعالی‌تر از هر سپهر دیگری به وجود آمده است. فضایی که نشانه‌های آن برای خود و دیگری که حالا به معجزه عشق تبدیل به یک خود شده‌اند، قابل درک هستند و اگر هم نشانه‌ای برای

هر یک بی‌معنا باشد، دیگری به زبانی اشاره‌ای- نشانه‌ای یا هر شیوه دیگری آن را قابل‌فهم می‌سازد. در این رویکرد ترجمه بینافرهنگی کاملا حذف شده است زیرا در فضایی اشتراکی که توسط دو دلداده شکل گرفته است و تنها دو عضو دارد، نشانه‌ای غیرقابل درک وجود ندارد تا ترجمه‌ای نیاز باشد. درواقع، به‌سبب اهمیت مساوی خود و دیگری لزوم ترجمه بینافرهنگی از میان رفته است. در این رویکردُ هویت مرونا سازگار با هویت صابر است.

جدول ۲- تحلیل شخصیت مرونا

رفتار و گفتار	تحلیل
صابر می‌خواهد در کف دست مرونا گل بکشد اما مرونا دستش را می‌کشد (۰۰:۴۷:۵۰).	صابر بدون هیچ کلامی از جانب مرونا و تنها با یک حرکت دست متوجه معذب بودن مرونا و آگاهی وی از متن فرهنگی- دینی رعایت عدم تماس فیزیکی با نامحرم می‌شود.
مرونا: خانه‌مان در جنگ راکت خورد. صابر: راکت خورد؟ یعنی چی؟ (۰۰:۲۴:۴۸)	مرونا بدون کلام و با دست مفهوم راکت را اجرا می‌کند و صابر بلافاصله متوجه می‌شود که منظور بمب است. درواقع، این دو هرجا که زبان نتواند در رساندن معنا و برقراری ارتباط ناتوان باشد، از جایگزینی استفاده می‌کنند.

فیلم «شکستن هم‌زمان بیست استخوان»

عظیم علیرغم آن که در شهرداری تهران مشغول به کار است و مراوداتی با ایرانیان دارد، اما اغلب به گفتمان یا تعامل با آنها نمی‌رسد. درواقع، همچون عبدالسلام به گوشه‌گیری روی آورده است. تنها کسی از ایرانی‌ها که عظیم با او ارتباط می‌گیرد، فاضل است. این در حالی است که عظیم با مادر، خواهر، برادر و حتی برادرزاده‌هایش خوش‌اخلاق است، چون به سپهر سرزمین مادری تعلق دارند (تنها کسی از اعضای خانواده که زیاد روی خوش عظیم را نمی‌بیند، همسرش است، زیرا «زن در افغانستان در مقام فرد درجه دو (بعد از مرد) نگریسته می‌شود. [...] زن همواره در مقام یک شیء در کنار اشیاء دیگر مطرح بوده است» (علی‌آبادی،۱۳۹۸: ۳۱۰). خوش‌بینانه‌تر آن است که اگر شیء نیست، حداقل در پایین‌ترین رتبه قرار دارد). البته مهربانی او تا زمانی است که ناراحت یا عصبانی نیست. هنگامی که عظیم غضبناک می‌شود، کسی جرأت بحث با او را ندارد. عظیم به متون سرزمین

مادری تعلقِ خاطری ویژه‌ای دارد. او تلاش می‌کند هر چیزی را که نشانی از سرزمین مادری دارد، پررنگ کند. لذا با توجه به علایم رفتاری، هویتی ثابت را در پیش گرفته است. نکته جالب درباره عظیم آن است که چنین شخصی با چنین رویکردی در مقابل فاضل هویتی متفاوت از خود بروز می‌دهد. او در برابر فاضل، دوست ایرانی و همکارش، سازگاری هویتی از خود نشان می‌دهد. شاهد این امر پیروی بی‌چون و چرای عظیم در ماجرای یافتن کلیه است.

جدول ۳- تحلیل شخصیت عظیم: گزینش رویکرد خود و نه دیگری، ثبات هویتی

رفتار	تحلیل
عظیم به انزوای خودخواسته روی آورده است.	محرومیت از حقوق قانونی و امکانات اولیه شهروندی موجبات طرد اجتماعی عظیم را فراهم کرده است. در بیمارستان خانم پذیرش از او می‌پرسد: «دفترچه بیمه داری؟» (محمودی،۱۳۹۸:۰۰:۲۷:۰۴) و عظیم از این امکان اولیه شهروندی در ایران محروم است. بدترین محرومیت از حقوق قانونی را می‌توان در سکانس اهدا کلیه در بیمارستان مشاهده کرد. در بیمارستان متوجه می‌شوند که دادن عضو از یک فرد ایرانی به یک مهاجر غیرقانونی است(محمودی،۱۳۹۸: ۰۰:۴۰:۴۵).
عظیم غضبناک می‌شود کسی جرأت بحث با او را ندارد.	وقتی عظیم از عصبانیت، گلدان‌های لب پنجره را می‌شکند، زن و خواهرش هیچ‌کدام جرأت نشان دادن واکنشی را ندارند (محمودی،۱۳۹۸: ۰۰:۱۷:۵۴). و هریک پناهگاهی را برای در امان ماندن از خشم عظیم یافته‌اند.
عظیم به متون سرزمین مادری تعلقِ خاطر ویژه‌ای دارد.	حفظ همبستگی خانواده یکی از متون مهم فرهنگی در افغانستان است. عظیم در همه حال (پیش از آن که عظیم با فاروق قهر کند) حواسش به برادر است و از او حمایت می‌کند. در مهمانی به فاروق می‌گوید: «پول مول کم داری به من بگو. من برادرت هستم بیگانه نیستم بیادرتم» (محمودی،۱۳۹۸: ۰۰:۰۷:۱۴).
	احترام به والدین و فرمان‌بری از آنها یکی دیگر از متون فرهنگی در سپهرنشانه‌ای افغانستان است. عظیم به قدری به مادر احترام می‌گذارد که در مهمانی حاضر است توبه خود را بشکند و آواز بخواند به شرطی که مادر دستور دهد: «کاکا جان تو خوب می‌فهمی من کل زندگیم مادرم است. تمام دنیا را از من بخواهه من در روش نه نمی‌گویم. بگوی بخوان می‌خوانم»(محمودی،۱۳۹۸: ۰۰:۰۸:۱۰).

جدول ۴- تحلیل سازگاری هویتی عظیم در مقابل فاضل

رفتار	تحلیل
عظیم از فاضل فرمان‌برداری می‌کند.	فاضل، عظیم را نصیحت می‌کند که نباید کلیه خودش را به مادر اهدا کند، زیرا این کار موجب از دست رفتن کار و سلامتی‌اش می‌شود. او با گفتن «بسپرش به من» (محمودی،۱۳۹۸: ۰۰:۳۴:۰۵)، اطمینان خاطر به عظیم می‌دهد.

تحلیل شخصیت فاروق: گزینش رویکرد هم خود و هم دیگری، سازگاری هویتی

در این رویکرد، خود، دیگری را درک می‌کند و بسته به میزان فهمِ هر یک، مرز میان فرهنگ و نه‌فرهنگ به یکی از دو سمت کشیده می‌شود. البته مرز به حدی جابه‌جا نمی‌شود که رویکرد به سمت «خود و نه دیگری» یا «نه‌خود بلکه دیگری» متمایل شود. درواقع، تعاملی دو سویه از جانب کنشگر سپهر مبدأ و مقصد صورت می‌گیرد. آنها تلاش می‌کنند تا از طریق همدلی و هم‌ذات‌پنداری به گفتمانی غالب برسند که در آن هم خود و هم دیگری بتوانند به‌راحتی خود را بروز دهند. در این وضعیت، فرد مهاجر هم به عناصر هویت‌ساز سرزمین مادری دلبستگی دارد و هم عناصری از سپهرنشانه‌ای مقصد را برای خود نهادینه کرده است تا بتواند در این سپهر جدید به زیست خود ادامه دهد. این عملکرد دوجانبه موجب پیدایش گونه‌ای از هویت موسوم به هویت سازگار می‌گردد. چنین رویکردی را در شخصیت فاروق، برادر عظیم، می‌توان دید.

جدول۵- تحلیل شخصیت فاروق

رفتار	تحلیل
فاروق به متون سرزمین مادری دلبستگی دارد.	هنگامی که عظیم متوجه می‌شود فاروق قصد ندارد مادر را با خود به آلمان ببرد، عصبانی می‌شود و فریاد می‌کشد اما فاروق نه‌تنها پاسخی نمی‌دهد بلکه حتی به برادر نگاه هم نمی‌کند زیرا حفظ احترام برادر بزرگتر را که یکی از متون فرهنگی آنان است واجب می‌داند (۰۰:۱۳:۵۸).

رفتار	تحلیل
فاروق در دعوای لفظی همسر و برادرش دخالت نمی‌کند.	فاروق وقتی همسرش در جواب جنجال به راه انداخته عظیم پاسخ‌های دندان‌شکنی می‌دهد، هیچ چیزی به زنش نمی‌گوید (۰۰:۱۵:۱۵) زیرا او موضوع مردسالاری را که در افغانستان تقریباً در میان تمام اقوام رایج است (علی‌آبادی،۱۳۹۸، ۲۸۸) درون خانواده خود کنار گذاشته است[1].

تحلیل شخصیت همسر فاروق: گزینش رویکرد نه خود بلکه دیگری، پذیرش هویتی

این رویکرد در فرایند مهاجرت از کشورهایی با سطح پایین فرهنگی- اقتصادی به سرزمین‌های پیشرفته‌تر به وفور دیده می‌شود. در چنین الگویی فرهنگ ایران برای مهاجرین افغان تمدن یا نظم محسوب می‌شود و فرهنگ خودی نه‌فرهنگ یا آشوب تلقی می‌گردد. همین نوع نگرش موجب می‌شود که کنشگری با چنین رویکردی به عناصر هویت‌ساز سپهرنشانه‌ای خویش بی‌توجه شده و آنها را به فراموشی بسپارد. درعوض تلاش کند تا عناصری را برگزیند که در سرزمین مقصد بیشتر مورد اهتمام است تا از این طریق بتواند جایگاهی را به عنوان عضوی از سپهر جدید بیابد. بنابراین سوژه انسانی هویتی جدید مبتنی بر عناصر هویت‌ساز سرزمین مقصد برای خود تعریف می‌کند. این گونه هویتی را که براساس سازش شکل گرفته است، هویت سازگار می‌نامند. چنین رویکردی را می‌توان در فیلم‌های یاد شده به طور نامحسوسی یافت. غیرملموس بودن این سویه در آثار برادران محمودی نشان از آن دارد که افغان‌ها کمتر دچار از خودبیگانگی فرهنگی می‌شوند و بیشتر به عناصر هویت‌ساز و نشانه‌های سرزمین مادری خویش وفادارند. بنابراین با درنظر گرفتن این ویژگی و با نگاهی به آثار انتخابی تنها همسر فاروق، چنین رویکردی را برگزیده و درنهایت به سازگاری هویتی رسیده است. او درحین زندگی در سپهرنشانه‌ای جدید و در برخورد با فرهنگ مقصد آموخته است که زن احترامی دارد و در جایگاهی قرار دارد که می‌تواند نارضایتی یا شکایت خویش را ابراز کند.

۱. از مقایسه شیوه او با عظیم در برخورد با همسران‌شان، سازش و تغییرات هویتی او آشکارتر می‌گردد. آسمه همسر عظیم به نظر سرخورده می‌آید. این سرخوردگی ناشی از رفتار عظیم با او است. به طوری که در چند صحنه از فیلم اولویت داشتن مادرش را بیان می‌کند: ««در دنیا اول مادرُم است، دوم مادرُم است، سوم مادرُم است، صدم مادرُم است، خوب فِکرتِ بگیر، من فاروق نیستم» (محمودی،۱۳۹۸: ۰۰:۴۳:۲۴). عظیم در میانه دعوا به فاروق می‌گوید: «من اگه در جایی باشُم زنُم به تو چیزی بگویه دندانایشو می‌شکنانوم مرد نیستی فاروق» (محمودی،۱۳۹۸: ۰۰:۱۶:۰۴).

جدول۶- تحلیل شخصیت همسر فاروق

رفتار	تحلیل
همسر فاروق به هیچ‌کس اجازه دخالت در امور خانوادگی‌اش را نمی‌دهد.	او در مقابل عظیم که حتی فاروق هم حرمت او را حفظ می‌کند، می‌گوید: «چرا سر و صدا می‌کنی عظیم جان؟ نان‌خورت نیستیم که هر چی می‌گی جُوابتو ندیم» (محمودی،۱۳۹۸: ۰۰:۱۵:۱۵).
همسر فاروق واکنشی را نسبت به حضور و همراهی مادرشوهر نشان می‌دهد.	«هشت سال است که پیش ماست، چند سالم پیش شما. آره ما نمی‌تانیم مادرتان ببریم... یک سال، دو سال، سه سال، هشت سال است پیش ماست» (محمودی،۱۳۹۸: ۰۰:۱۵:۲۲). در فرهنگ افغانستان چنین متنی وجود ندارد.

فیلم «رفتن»

تحلیل شخصیت نبی: گزینش رویکرد نه خود و نه دیگری، بی‌هویتی

گزینش رویکرد «نه خود و نه دیگری» موجب پدیداری گونه‌ای خاص از هویت موسوم به «بی‌هویتی» می‌گردد. نبی در «رفتن» با کوله‌باری از عناصر هویت‌ساز از سپهرنشانه‌ای خویش هجرت کرده تا به سرزمینی آرمانی برسد اما تنها آشفتگی و سرگردانی نصیبش می‌شود. سرگشتگی و بلاتکلیفی نشانه‌ای از بی‌هویتی است که اغلب با ترسیدگی همراه است. نبی از سرزمین خویش و از دست هموطنانش برای گناه نکرده (قتلی که برادرش، سرور، انجام داده) فرار کرده است تا از خود و هویتش حفاظت کند. فرار نشانه‌ای از بی‌تعلقی است. آنکه فرار می‌کند بلاتکلیف است. نبی در نهایت به بی‌هویتی می‌رسد تا آنجا که نبی عشق به سپهرنشانه‌ای را نادیده می‌گیرد و به تنهایی راهی سفر می‌شود. رفتن بدون عشق، بی‌هویتی نبی را آشکارتر می‌سازد زیرا دیگر نه به عناصر سرزمین خود اعتقاد دارد و نه به عناصر سرزمین مقصد. به‌گونه‌ای که در دل‌نوشته‌ای به فرشته می‌گوید:«تا آخر، تقدیر ما فرار است» (محمودی،۱۳۹۵: ۰۱:۰۲:۴۰). نبی با طرح موضوع فرار دائمی به عدم تعلق یا از دست رفتن هویت اشاره می‌کند.

جدول ۷- تحلیل شخصیت نبی

رفتار	تحلیل
بی‌اعتقادی به عناصر هویت‌ساز سرزمین مبدأ	نبی به دنبال «زُلمی» که نشانه‌ای از هویت گمشده او است، می‌گردد، اما دقیقاً ضربه را از همین جا می‌خورد، چون او را با وعده قرض دادن پول، نزد اقوام مقتول می‌برد (محمودی، ۱۳۹۵: ۰۰:۵۳:۱۶).
بی‌اعتقادی به عناصر هویت‌ساز سرزمین مقصد	نبی سعی می‌کند از فرشته- که نمادی از هویت سرزمین مادری است- در مقابل ناخودی‌ها یعنی مالک کارگاه خیاطی (محمودی، ۱۳۹۵: ۰۰:۴۹:۱۰) یا راننده خودرو سواری (محمودی، ۱۳۹۵: ۰۰:۲۶:۰۹) حمایت نماید، ولی آنها نیز نبی را به حساب نمی‌آورند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با بررسی سه فیلم «شکستن هم‌زمان بیست استخوان»، «رفتن» و «چند مترمکعب عشق» درصدد پاسخگویی به این پرسش‌های پژوهشی برآمده است که افغان‌ها به عنوان دیگریِ فرهنگی چه نوع رویکردها و چه گونه‌های هویتی را نسبت به ایرانیان اتخاذ می‌کنند؟ به علاوه، افغان‌ها در برخورد با کنشگران سرزمین مقصد کدام گونه هویتی را بیشتر در پیش می‌گیرند؟ افغان‌ها پس از مهاجرت به ایران و در تماس با سپهرنشانه‌ای سرزمین مقصد با مقوله «خود و دیگری» مواجه می‌شوند. در سرزمین جدید آنها اغلب به چشم دیگری نامطلوب دیده می‌شوند. به همین دلیل، این دیگری‌های ورودیافته برای اینکه بتوانند در این محدوده جغرافیایی زیست کنند، باید رویکردی را اتخاذ کنند. این رویکردها بسته نوع برخورد کنشگران سرزمین مقصد که موجب میزان معینی از ترجمه بینافرهنگی و متعاقباً میزان مشخصی از تعامل می‌شود، انتخاب می‌گردند. بررسی‌های صورت گرفته از منابع نوشتاری و دیداری نشان می‌دهد که افغان‌ها چهار رویکرد «خود و نه‌دیگری»، «نه‌خود بلکه دیگری»، «هم خود و هم دیگری»، و «نه‌خود و نه‌دیگری» را اتخاذ می‌کنند. به علاوه، این رویکردها به‌صورت انواع گونه‌های هویتی یعنی ثبات، سازگاری، پذیرش و بی‌هویتی نمود می‌یابند که از خلال رفتار و گفتار شخصیت‌ها بروز می‌یابند.

براساس تحلیل فیلم‌های موردنظر، افغان‌ها هر چهارویکرد و در نتیجه چهار گونه هویتی را در برخورد با ایرانیان در پیش می‌گیرند. «هویت ثابت» اغلب با طرد خودخواسته و کاهش تعاملات اجتماعی نمود می‌یابد. این افراد به نظر تندخود و عصبانی می‌رسند. آنها به متون فرهنگی سپهرنشانه‌ای سرزمین مادری همچون احترام به بزرگتر یا آبروداری به شدت اهمیت می‌دهند. این افراد معمولاً در سنین بالاتر از جوانی به سر می‌برند. برخلاف آنچه در ثبات هویتی آشکار می‌شود، سوژه‌های مهاجر که «سازگاری هویتی» را انتخاب کرده‌اند، اغلب خوش‌رو وخوش‌اخلاق هستند. آنها سعی می‌کنند احترام متون و عناصر هویت‌ساز هر دو سپهر را حفظ می‌کنند و خود را با هر شرایطی سازگار سازند. احترام به حقوق زن- به عنوان یکی از بی‌اهمیت‌ترین موضوعات در فرهنگ افغانستان- یکی از موضوعاتی است که در فیلم «شکستن هم‌زمان بیست استخوان» مشاهده می‌شود. در کنار این رفتار، احترام به برادر به عنوان بزرگ خانواده از عناصری است که تعلق به هویت سرزمین مادری را نشان می‌دهد. تلفیق این دو با هم سازگاری هویتی را محسوس‌تر می‌سازد. این نوع هویت را در روابط عاشقانه میان دو فرد از دو سپهر به کامل‌ترین شکل ممکن می‌توان دید. در این شرایط، دو دلداده، ساکن جهانی مشترک شده‌اند که در آن تمام نشانه‌های دو سپهرنشانه‌ای برای یکدیگر قابل درک هستند و نیاز به ترجمه بینافرهنگی احساس نمی‌شود. «پذیرش هویتی» بنا به آثار درنظر گرفته شده، هویتی است که کمتر در پناهجویان دیده می‌شود. درواقع، آنها کمتر به تمامی نشانه‌های سپهرنشانه‌ای خویش را کنار می‌زنند و نشانه‌های سرزمین جدید را می‌پذیرند. چنین افرادی تلاش می‌کنند از حقوق خویش که تازه در جغرافیای جدید با آنها روبه‌رو شده‌اند و در سرزمین خود از وجود چنین حقوقی بی‌خبر بودند، دفاع کنند. نمونه بارز آن، اجازه یافتن زن به عنوان دیگری در فرهنگ افغانستان برای دفاع از حقوق خویش است تا آنچه در دل دارد را بی‌پروا به زبان بیاورد. در «بی‌هویتی» فرد در سرزمین جدید دچار سرگردانی و آشفتگی می‌شود. همواره در حال رفتن و نرسیدن است. فرار از خود و از دیگران و انزوایی ناخودآگاه دلایل این بی‌هویتی است. در فیلم «رفتن» جست‌وجوی جوان تازه‌وارد برای یافتن آنچه دور از دسترس است، یعنی گشتن و نیافتن، نشانه‌ای از

بی‌هویتی اوست. در این جست‌وجو، از خودی و دیگری به‌گونه‌ای زخم می‌خورد که به بی‌اعتمادی کامل می‌رسد.

با نگاهی کلی به سه اثر می‌توان فهمید که جوان‌ترها و احتمالاً نسل‌های دوم و سوم مهاجرین دچار سه گونه هویتی سازگاری، پذیرش و بی‌هویتی می‌شوند. البته میزان اتخاذ این سه رویکرد بکسان نیست. درواقع، پناهجویان افغان هرچه جوانتر باشند سازگاری هویتی را بیشتر انتخاب می‌کنند. با استناد به تعداد شخصیت‌های آثار مذکور، برادران محمودی تلاش دارند نشان دهند هویت پذیرنده و بی‌هویتی کمتر در افغان‌ها دیده می‌شود. با توجه به نمود بیشتر شخصیت‌هایی با ویژگی‌های ثبات هویتی به نظر می‌رسد بیشترین گونه هویتی که توسط افغان‌ها اتخاذ می‌گردد، ثبات هویتی است که غالباً توسط مسن‌ترها یا به عبارت بهتر، نسل اولی‌ها در پیش گرفته می‌شود.

فهرست منابع

ازکیا، مصطفی؛ و دربان آستانه، علیرضا (۱۳۹۳). *روش‌های کاربردی تحقیق*، جلد اول، تهران، کیهان.

بازرگان، عباس (۱۳۹۳). *مقدمه‌ای بر روش‌های تحقیق کیفی و آمیخته: رویکردهای متداول در علوم رفتاری*، تهران، دیدار.

برامکی؛ و سجودی (۱۳۹۳). «عروس مهاجر، تثبیت هویت فرهنگی «خود» در سرزمین میزبان از طریق فرایند دیگری‌سازی در منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی»، *کهن‌نامه ادب پارسی*، سال۵، شماره۳، ۱-۲۴.

بهاری سقالکسری، سیدارسلان؛ و محمدی، علی (۱۴۰۱). «بررسی و تحلیل سرگذشت بهرام چوبین، در بستر تاریخ و شاهنامه براساس ناهمگونی رفتاری «خود و دیگری» از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی»، *متن‌شناسی ادب پارسی*، پیاپی۵۴، ۴۱-۵۶.

جنکینز، ریچارد (۱۳۹۸). *هویت اجتماعی*، (مترجم: تورج یاراحمدی)، تهران، شیرازه کتاب ما.

حقایق، آذین؛ و شایسته‌فر، مهناز (۱۳۹۳). «تقابل خود و دیگری در دو نگاره از شاهنامه شاه تهماسب و شاهنامه شاه اسماعیل دوم بر مبنای الگوی نشانه‌شناسی فرهنگی»، *کیمیای هنر*، شماره۱۲، ۵۱-۶۶.

زاهدی، محمدجواد؛ انصاری، ابراهیم؛ ملکی، امیر؛ و حمیدیان اکرم (۱۳۹۴). «سنجش و تبیین طرد اجتماعی مهاجران خارجی در کلان‌شهر اصفهان»، *مطالعات جامعه‌شناختی شهری*، سال۵، شماره۱۷، ۱-۳۰.

سجودی، فرزان (۱۳۹۸). *ارتباطات بین‌فرهنگی: ترجمه و نقش آن در فرایندهای جذب و طرد*، مجموعه‌مقالات نشانه‌شناسی: نظریه و عمل، تهران، علم.

سرسنگی، مجید؛ رشیدی، صادق؛ و امینی، فرهاد (۱۳۹۹). «سازوکار مواجهه با دیگری در نمایشنامه «آی بی‌کلاه، آی باکلاه» با رویکرد نشانه‌شناسی فرهنگی»، *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، دوره۱۲، شکاره۱، ۴۵-۶۸.

سنسون، گوران (۱۴۰۱). *مفهوم متن در نشانه‌شناسی فرهنگی*، (مترجم: فرزان سجودی)، مجموعه‌مقالات نشانه‌شناسی فرهنگی، تهران، علم

شاهرودی، فاطمه (۱۴۰۰). *راهنمای نگارش طرح تحقیق در هنر*، تهران، نیل‌آی.

شاهمیری، آزاده؛ و دادور، ابوالقاسم (۱۳۹۴). «بررسی مواجهه خود و دیگری در نمایشنامه جنگ مشرق و مغرب نوشته گریگور یقیکیان از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی»، *تئاتر*، شماره ۶۳، ۸۷-۱۰۴.

صادقی فسائی، سهیلا؛ و نظری، حامد (۱۳۹۵). «بچه افغانی: شکل‌گیری تصور از خود و دیگری در تجربهٔ زندگی روزمره نوجوانان افغان»، *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، دوره۵، شماره۳، ۴۳۷-۴۵۶.

طهماسبی، فرهاد (۱۳۹۸). «تقابل و تعامل با دیگری در شاهنامه فردوسی از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی(از کیومرث تا فریدون)»، *پژوهشنامه ادب حماسی*، سال۱۵، شماره۲، ۲۵۵-۲۷۷.

طهماسبی، فرهاد؛ خزل، لیلا؛ و زیرک، ساره (۱۳۹۸). «از طرد تا حذف شدن سیاوش از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی در شاهنامه فردوسی»، *جستارنامه ادبیات تطبیقی*، دوره ۳، شماره۱۰، ۷۱-۸۸.

علی‌آبادی، علیرضا (۱۳۹۵). *جامعه و فرهنگ افغانستان*، تهران: گروه انتشاراتی بین‌المللی الهدی.

فلاح، غلامعلی؛ سجودی، فرزان؛ و برامکی، سارا (۱۳۹۵). «چالش عناصر هویت‌ساز سرزمین مادری و میزبان در فضاهای بیناگفتمانی مهاجرت در رمان‌های ادبیات مهاجرت فارسی»، *جستارهای زبانی*، دوره ۷، شماره ۵ (شماره پیاپی ۳۳)، ۴-۱۹.

لوتمان، یوری (۱۴۰۱). *درباره سپهرنشانه‌ای*، (مترجم: فرناز کاکه‌خانی)، مجموعه‌مقالات نشانه‌شناسی فرهنگی، تهران، علم.

لیونگبرگ، کریستینا (۱۴۰۱). *مواجهه با دیگری فرهنگی: رویکردهای نشانه‌شناختی به تعامل فرهنگی*، (مترجم: تینا امراللهی)، مجموعه‌مقالات نشانه‌شناسی فرهنگی، تهران، علم.

محمودی، جمشید (کارگردان) (۱۳۹۲). *چند مترمکعب عشق* [فیلم]، هنر اول.

محمودی، نوید (کارگردان) (۱۳۹۷). *رفتن* [فیلم].

محمودی، جمشید (کارگردان) (۱۳۹۸). *شکستن همزمان بیست استخوان* [فیلم]، خانه فیلم (ایران).

مرتضی‌زاده، مرضیه؛ افضلی، زهره؛ و اسکندری، حسین (۱۴۰۰). «مقایسه اثر آزمایشی طرد اجتماعی با پذیرش اجتماعی بر انعطاف‌پذیری شناختی»، *شناخت اجتماعی*، سال۱۰، شماره۱، ۹-۲۵.

Berry, John.W (1992), Acculturation and Adaptation in a new society, *International Migration*, Vo 30, Issue s1, pp 69-85.

Berry, John.W (2006), *Context of acculturation, The cambridge Handbook of Acculturation Psychology*, Edited by David L.sam and John W Berry, Cambridge university press, pp 27-42.

Lotman, yuri (2001), *Universe of Mind: A Theory of Culture*, Translated by Ann Shukman, London, Tauris.